

دوشنبه • ۱۲ اسفند ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۶۷ • ۹

شرق روزنامه

ادبیات • کتاب

بلایی که سر «نگهبان» آمد، احمد غلامی	صفحه ۸
ساعت‌های خراب راوی «سگ‌سالی»	صفحه ۹
روزنامه	صفحه ۱۰

نگاه

مروری بر دو نمایشنامه تازه از واسلاو هاول

نمایش‌های زمانه

واسلاو هاول از جمله شناخته‌شده‌ترین چهره‌های تئاتر و ادبیات نمایشی اروپاست اما بخشی از شهرت او هم به حضورش در عرصه سیاسی جمهوری چک برمی‌گردد. هاول در ایران هم چهره شناخته‌شده‌ای است و برخی از آثار او به فارسی منتشر شده‌اند. در کار رفتن» از جمله نمایشنامه‌های اوست که چند سال پیش با ترجمه رضا میرچی به فارسی منتشر شد.

اما این روزها دو کتاب دیگر هاول هم به بازار کتاب ایران آمده‌اند: «اعتراض» و «هتل کوهستانی» که هر دو در مجموعه «نمایش‌های زمانه» انتشارات جهان کتاب و با ترجمه رضا میرچی به چاپ رسیده‌اند. نکته قابل‌توجه در این ترجمه‌ها این است که میرچی نمایشنامه‌های هاول را مستقیماً از زبان چک به فارسی برگردانده است. در کتاب «اعتراض» به‌جز نمایشنامه‌ای با همین نام، چهار نمایشنامه دیگر هم حضور دارند: «فرشته نگهبان»، «شرفیابی»، «اشتباه» و «موتومورفوز» در این نمایشنامه‌ها هم به مانند دیگر آثار هاول، می‌توان دیدگاه‌ها و جهان‌بینی و نوع نگرش هاول به زندگی را مشاهده کرد. همچنین تاثیر زندگی پرفراز و نشیب او را هم می‌توان در دل همین آثار پی گرفت؛ زندگی‌ای که با طردشدن و محروم‌شدن از تحصیل تا حضور در تئاتر و نمایشنامه‌نویسی و در نهایت رسیدن به ریاست‌جمهوری چک را دربرمی‌گیرد. «فرشته نگهبان» نمایشنامه‌ای در یک پرده است که در سال ۱۹۶۸ نوشته شده و جزو مهم‌ترین آثار هاول به‌شمار می‌رود. «شرفیابی» در سال ۱۹۷۵ نوشته شده و «اشتباه» هم در سال ۱۹۸۳، یعنی کمی بعد از آزادشدن هاول از زندان. خود هاول در توضیحاتی درباره این نمایشنامه گفته: «در بسیاری از کشورهای جهان افرادی هستند که در جهنم خود گرفتارند؛ جهنم‌هایی در اصل متفاوت با آنچه که ما باید از سر بگذرانیم. در عین حال افرادی هستند که نسبت به تلاش ما ناآگاه دارند و موقعیت ما را درک می‌کنند. کسانی که می‌فهمند اگر آزادی انسان در یک نقطه از جهان در خطر است، یعنی در هر جای دیگری هم آزادی می‌تواند در معرض خطر قرار بگیرد. این درد و همدردی در زندان بسیار به من کمک کرد… نمایشنامه «اشتباه» قصد ندارد تنها تصویری از فضای یک زندان را ارائه دهد، بلکه به‌سادگی هشداري است نسبت به خطری که همه‌جا، در هر جامعه‌ای از جوامع بشری، چه بزرگ و چه کوچک می‌تواند وجود داشته باشد. شاید در این نمایشنامه بتوان نکته دیگری را هم یافت: «و آن آسیب‌پذیری ابدي جهان ماست و اینکه هر فرد در هر موقعیتی پاسخگو و مسئول است. موقعیت این است که دارد و نیز مسئول ملتبی که در آن رده شده است.» نمایشنامه «موتومورفوز» با عنوان فرعی دگر‌دستی موتورسم هم در سال ۱۹۶۰ نوشته شده و از جمله آثار دوران بلوغ ادبی هاول است. به این ترتیب پنج نمایشنامه‌ای در کتاب «اعتراض» ترجمه شده‌اند، امکانی هرچند سطحی برای بررسی سیر تکامل آثار هاول به دست می‌دهند.

«هتل کوهستانی» اما نمایشنامه‌ای بلند انداز به پنج‌پرده است و به گفته خود هاول «چیزی است وهمی با موضوع موجودیت انسان»، که این پرسش را پیش می‌کشد که ما تا چه اندازه با خودمان مطابقت داریم و تا چه اندازه به‌عنوان انسان درمی‌انجامیم. هاول همچنین در جایی دیگر درباره این نمایشنامه نوشته: «تا چه میزان این نمایشنامه‌قادر است به‌طور کاملی نویسنده‌ای مدرن است، نه مقلد نامی‌دانم. چنانچه قادر به این کار باشد، کاملاً خشنود خواهد بود. هیچ‌وقت فکر نکردم که نمایشنامه‌نویس فردی است باهوش‌تر از تماشاکار و او این حق را دارد که بیننده را در هر زمینه‌ای آموزش دهد. همیشه معنی کار خود را تنها در آن دیدم که بیننده را «در وضعیت خوش بیندازم» و با تحریک او، به‌طور عمیق برانگیز‌امش. او هر که باشد، چیزی را که به این گونه برانگیخته شده، خودش درک می‌کند. اینکه بیننده در درون خود به چه چیز می‌رسد و به مرور برای چه چیز تصمیم می‌گیرد، به عقیده من همیشه سودمندتر است تا آنچه که به صورت برداشتی والا از نمایشنامه به‌طور آماده و شستره‌رفته یا در قالب هدیه‌ای فرهنگی دریافت می‌کند».

به غیر از آن، سعی کردم برای یک همه‌سول‌ام به گونه‌ای هرچه دقیق‌تر هتل کوهستانی را شرح دهم. او با میل زیاد و توجه شگفت به جلد و متن کتاب می‌پرد، کشتار است و آهسته می‌گذرد. افراد از جهت مخالفی که خارج شده اند برمی‌گردند و انگار که در این بین کره زمین را زود زده و یا تمام کائنات را طی کرده‌اند. می‌توان تمام اینها را به عنوان «بی‌هدفی» درک کرد. و البته هاول می‌گوید که اگر کسی بخواند می‌تواند آن را به گونه دیگری بفهمد، یعنی همانند بخش طبیعی ساختار مفهومی بازى. در این جا هم، به مانند دیگر نمایشنامه‌های هاول، او به موضوع هویت انسانی و بحران آن می‌پردازد. به عبارتی به فروپاشی هویت انسانی در قالب و بعد روانکاوی آن، همچنین فروپاشی تداوم وجودی اش از نظر فلسفی و فروپاشی زمان به عنوان تجربه بعد وجودی‌اش.

مرور

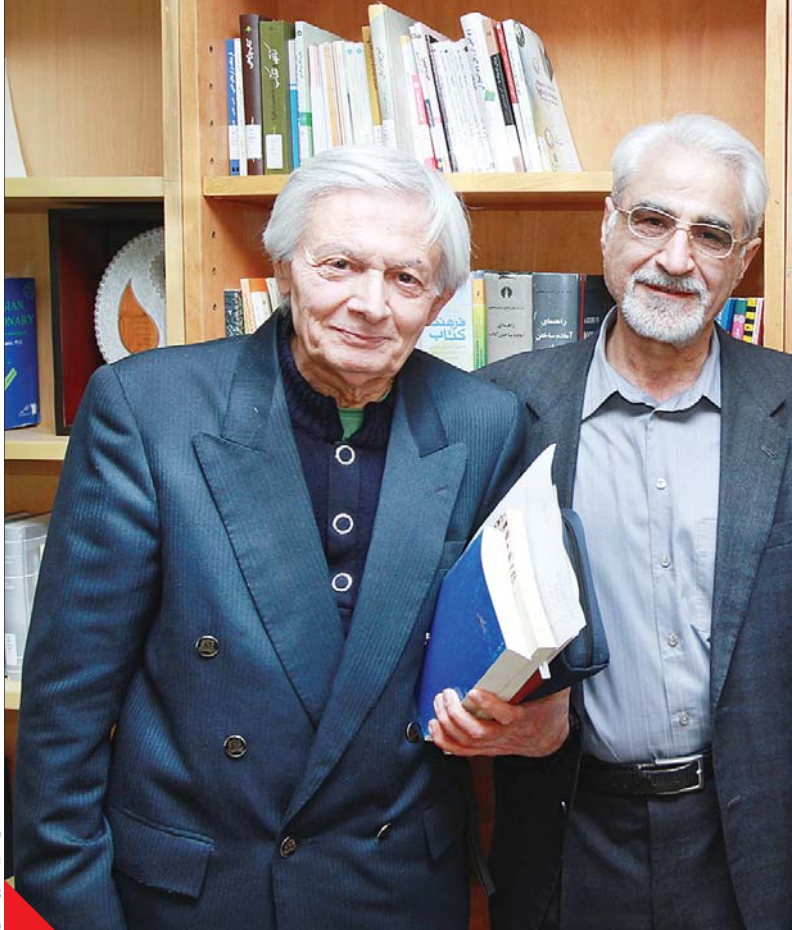
پنجاه شخصیت

«شاهد گوشى» عنوان کتابي است از الياس کانه‌تي که به‌تازگی با ترجمه علی عبداللهی و توسط نشر مرکز منتشر شده است. الياس کانه‌تي پیش از این هم چهرای شناخته‌شده در ایران به‌شمار می‌رفت و سروش حبیبی «کیفر آتش» و هادی مرتضوی «توده و قدرت» او را به فارسی برگردانده بودند. کانه‌تي نویسنده‌ای چندفرهنگی و چندرگه بوده که برای درک موقعیت‌ها و تفاوت‌های اقوام و ملیت‌های مختلف، میان فرهنگ‌های گوناگون در آموشد بسوده در نهایت زبان آلمانی را برای نوشتن برگزیده است. اما «شاهد گوشى» از جمله کوتاه‌ترین و بدیع‌ترین آثار الياس کانه‌تي است که به دو دلیل در ادبیات آلمانی و حتی در ادبیات اروپا حایز اهمیت است: «تخست ایده نوشتن دوم سبک و سیاق نگارش آن.» عنوان فرعی کتاب هم «پنجاه شخصیت، است و عنوان آن را کانه‌تي از روی الگوی ساختاری مانوس اصطلاح شاهد عینی، در زبان آلمانی بر ساخته است.» (این بدعت کلامی-مفهومی فقط به‌عنوان کتاب محدود نمی‌شود، بلکه کمپویش در‌مورد همه شخصیت‌های کتاب مصداق دارد: همه از نظر زبانی نام‌هایی تازه و بر ساخته ذهن نویسنده دارند و از نظر منشی نیز هر کدام به‌خوی خاص و غیرمعمول توصیف شده‌اند.» طنز و ویژگی‌های «شاهد گوشى» است. حذف شده اکنون معنای دیگری یافته اما موزای که نیز حرکت می‌شود. یعنی واژه مانده اما معنی آن تغییر کرده است.»

کانه‌تد» سخلشن از اینجاچه بعد متوجه کتاب «غلط نویسی» می‌شود: «مجبورم در مورد کتاب استاد خودم آقای دکتر نجفی «شاهد گوشى هرچند در روند اصلی سنت ادبی آلمان قرار نمی‌گیرد ولی تصادفی نیست که کانه‌تي پرخوان و چندزبانه، کلمیلی سفاردی اسپانیایی تبار پرورش‌یافته در حوزه امپراتوری عثمانی که در اتریش، سوویس و انگلستان زندگی کرده و اندک زمانی در آلمان بهسر برده، خود را درست به همین سنت پیوند می‌زند. شش شخصیت اولیه که در تاریخ هشتم‌جون ۱۹۷۴ در روزنامه زودویچه تسایونگ منتشر شد، کامکان عنوان «توفرافست نوین» را به پیشانی خود دارند. ولی با این همه کانه‌تي نویسنده‌ای مدرن است، نه مقلد نامی‌دانم. خیلی چیزها که در فارسی، عربی هستند و به‌کار بریم در زبان عربی وجود ندارند؛ تمسخر، الفیج، ایجاد و… فارسی‌زبان‌ها ساخته‌اند در عربی نیامده که ما داریم فارسی حرف می‌زنیم.» سرعت گفتارش تندتر می‌شود: «در مورد اعراب می‌فرمایند که «در عربی اسم جنس و به‌معنای عرب‌های بادیهشین است و مفرد آن اعرابی است و در متون قدیم فارسی نیز به همین معنی به کار می‌رود اما در نوشته‌های متاخر فارسی (البته آقای نجفی جمله کرد به کار می‌برند حال آنکه عرب اعراب بادیه‌نشین و شهرنشین است، شاید بهتر باشد که امروزه نیز مانند قدیم اعراب را به معنای عرب‌های بادیه‌نشین به‌کار بریم.» برای چی این کار را بکنیم؟ جنگ اعراب و اسرائیل چه عیبی دارد؟ تازه پیشهاد دیگری هم دارند که کلمه «آزایان» را به کار ببریم. یعنی بگویم جنگ تازیان و اسرائیل.»

یاسی واژه‌بیه‌واژه پیش می‌رود. طوری که آه از وقت بود تمام کلماتی را که در کتاب آمده برمی‌سمید: «در زیر مدخل کمبالاحبار: «باح خطی نام یکی از علمای صدر اسلام است که حافظهای قوی داشت و اخبار امت‌های گذشته را به مسلمانان می‌آموخت. این نام اصطلا‌حاً به کسی که از همه‌جا و از همه‌چیز خبر دارد اطلاق می‌شود. عوام آن را کمبالاحبار (با «خ») تلفظ می‌کنند و غلط است.»

یاسی کانه‌تي می‌برد و نسبت به کلمات دیگر محکم‌تر ادا می‌کشد و ادامه می‌دهد: «یکی از کارهایی که در زبان انجام می‌شود این است که مردمی که به‌لحاظ سواد بالا نیستند کلماتی را که از نظر معنایی تیره هستند با شگردهایی شفاف می‌کنند. یعنی کمبالاحبار برای معنای تیرهای داشته و چون اخبار به خبر (معنای کلمه) شباهت داشته، احبار را به اخبار تغییر داده. نظیر این کار در همه زبان‌ها اتفاق می‌افتد. مثلاً به‌عبر که همان هامبور گراست که از هامبورگ آلمان می‌آید. انگلیسی‌ها گفتند «هم» مال خودشان است. آموشد گفتند همبر گر و چیزبرگر. بعد هم گفتند چیکر برگ و دلیل برگ. یعنی همبرگر آلمانی را شفاف کردند در فارسی هم بسیار انجام گرفته. بنابراین «کمبالاحبار» درست است و نه کمبالاحبار.»



عکس: میلاد بهشتی

قدیم به کار ببرد چون من می‌دانم که این اتفاق خواهد افتاد هر گز عصبانی نمی‌شوم. چون راهی است که همه کلماتی که در تقابل هم قرار می‌گیرند، می‌پیمایند.»

بازنشستگی اجباری پیش و پس از انقلاب، کار در کارخانه گج، افسردگی و… باعث نشده تا باطنی دست از کار لغت و زبان بکشد. همچنان باشوق مثال می‌آورد و تحلیل می‌کند. «شبهستان» یکی از واژه‌هایی است که همواره برای اثبات نظریات خود استفاده می‌کند. سه‌سال پیش در گفت‌وگویی با سیروس علی‌نژاد که در مجله «بخارا» چاپ شد، چنین گفت: «وقتی پدیدهای وارد می‌شود، لغت آن، چه درست و چه غلط فوری ساخته می‌شود و تا زمانی که آن پدیده هست آن لغت به کار برده می‌شود. وقتی آن پدیده از بین رفت لغت آن هم کم‌کم از بین می‌رود. گاهی یک لغتی می‌ماند، اما محتوای آن عوض می‌شود. مثلاً «شبهستان» که در قدیم به معنی حرم‌سرا بوده، امروز به بخشی از مسجد گفته می‌شود. یعنی واژه مانده اما معنی آن تغییر کرده است.»

یاسی کانه‌تد به حالا خطایش به نجفی است، ادامه می‌دهد: مثال دیگر شبهستان است. که در گذشته به حرم‌سرا گفته می‌شد و اکنون به بخشی از مسجد گفته می‌شود. این اتفاق یک‌شبه نیفتاده است.

شبهستان به معنی حرم‌سرا و با معنی مسجد در یک تاریخی موزای هم حرکت کرده‌اند. اما چون حرم‌سرا در دوره‌ای از تاریخ حذف شده اکنون معنای دیگری یافته اما موزای که نیز حرکت کرده‌اند.» سخلشن از اینجاچه بعد متوجه کتاب «غلط نویسی» می‌شود: «مجبورم در مورد کتاب استاد خودم آقای دکتر نجفی «شاهد گوشى هرچند در روند اصلی سنت ادبی آلمان قرار نمی‌گیرد ولی تصادفی نیست که کانه‌تي پرخوان و چندزبانه، کلمیلی سفاردی اسپانیایی تبار پرورش‌یافته در حوزه امپراتوری عثمانی که در اتریش، سوویس و انگلستان زندگی کرده و اندک زمانی در آلمان بهسر برده، خود را درست به همین سنت پیوند می‌زند. شش شخصیت اولیه که در تاریخ هشتم‌جون ۱۹۷۴ در روزنامه زودویچه تسایونگ منتشر شد، کامکان عنوان «توفرافست نوین» را به پیشانی خود دارند. ولی با این همه کانه‌تي نویسنده‌ای مدرن است، نه مقلد نامی‌دانم. خیلی چیزها که در فارسی، عربی هستند و به‌کار بریم در زبان عربی وجود ندارند؛ تمسخر، الفیج، ایجاد و…

فارسی‌زبان‌ها ساخته‌اند در عربی نیامده که ما داریم فارسی حرف می‌زنیم.» سرعت گفتارش تندتر می‌شود: «در مورد اعراب می‌فرمایند که «در عربی اسم جنس و به‌معنای عرب‌های بادیهشین است و مفرد آن اعرابی است و در متون قدیم فارسی نیز به همین معنی به کار می‌رود اما در نوشته‌های متاخر فارسی (البته آقای نجفی جمله کرد به کار می‌برند حال آنکه عرب اعراب بادیه‌نشین و شهرنشین است، شاید بهتر باشد که امروزه نیز مانند قدیم اعراب را به معنای عرب‌های بادیه‌نشین به‌کار بریم.» برای چی این کار را بکنیم؟ جنگ اعراب و اسرائیل چه عیبی دارد؟ تازه پیشهاد دیگری هم دارند که کلمه «آزایان» را به کار ببریم. یعنی بگویم جنگ تازیان و اسرائیل.»

یاسی واژه‌بیه‌واژه پیش می‌رود. طوری که آه از وقت بود تمام کلماتی را که در کتاب آمده برمی‌سمید: «در زیر مدخل کمبالاحبار: «باح خطی نام یکی از علمای صدر اسلام است که حافظهای قوی داشت و اخبار امت‌های گذشته را به مسلمانان می‌آموخت. این نام اصطلا‌حاً به کسی که از همه‌جا و از همه‌چیز خبر دارد اطلاق می‌شود. عوام آن را کمبالاحبار (با «خ») تلفظ می‌کنند و غلط است.»

یاسی کانه‌تي می‌تواند سخته‌است‌ها درباره یک لغت حرف بزنند و آندید شربین که مخاطبان خسته نشوند. کارشان همین است: «چندوقتی است می‌شنوم در مجلس و تلویزیون و حتی تلویزیون‌های فارسی‌زبان بیگانه می‌گویند عملیاتی کردن» که فکر می‌کنم آقای نجفی را به‌شدت عصبانی می‌کند اما من را نه. «عملیاتی کردن» در مقابل «عملی کردن» سه اتفاق را در پی دارد. یا عملیاتی زورش به عملی می‌چربد و آن را از میان بذر می‌کند و همه ما از چندساعت بعد می‌گوییم «عملیاتی کردن». یا یکی، دوسال چرخ می‌زند و بعد کنار می‌رود و باز همان «عملی کردن» برمی‌گردد. سوومین اتفاق این است که «عملی کردن» و «عملیاتی کردن» هر دو باهم حرکت کنند و ما بعد از ۲۰۰ سال آنها را مترادف هم به کار بگیریم. اتفاق دیگری هم ممکن است: اگر این دو واژه کنار هم پیش بروند ممکن است زبان فارسی به یکی‌شان بار معنایی تازه‌ای بدهد و آن یکی را به‌همان معنای

تجدیدنظر کرده‌اند. من موفق نشدم نسخه اخیر کتاب را ببینم که چه چیزهایی را پذیرفته‌اند و اصلاح کرده‌اند. بنابراین حرف‌هایی که می‌زنم درباره چاپ‌های پنجم و ششم است.»

«فرهنگ درست‌نویسی سخن» روی میزش است. ورق می‌زند و بخش‌های ابتدایی مقدمه کتاب را به قلم حسن انوری می‌خواند: «وقتی کتاب «غلط نویسی» استاد ابوالحسن نجفی منتشر شد، آدر اصل کتاب: زبانشناس نامدار [دکتر محمدرضا باطنی مقاله‌ای در نقد آن نوشت با عنوان «اجازه بدهید غلط بنویسیم». نقد از آنجا ناشی است که زبانشناسان، بسیاری از آنچه را ادبا غلط می‌انگارد نتیجه تحول زبان می‌دانند. از جہتی حق با زبانشناسان است. زبان در حال تحول است. پیوسته گروهی از کلمات از حیطه زبان بیرون می‌روند و به

بوته فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از کلمات جدید در زبان ظاهر می‌شوند و کلماتی که به موجودیت خود ادامه می‌دهند از جهت آوایی و معنایی و دستوری دچار دگرگونی می‌شوند. این دگرگونی نخست به صورت غلط ظاهر می‌شود سپس تبدیل به غلط مصطلح می‌گردد، غلط مصطلح که فراگیر شد و به زبان اهل کتاب و ادب سرایت کرد جای صحیح را می‌گیرد و صورت سابق کلمه را از میدان به در می‌کند. به‌طور مسلم کسی را که نخستین‌بار مصداق بار مفاعله عربی را در فارسی می‌داند و mofale و mofalee را متعادل می‌کند و mofale را خواند و تلفظ کرده متمم به غلط خوانوی و غلط‌گویي کرده‌اند.

اما این صورت غلط، ملایم زبان فارسی بوده که دیگران آن‌صورت مغلوط را آنقدر تکرار کرده‌اند که صحیح را از میدان بیرون رانده و جانشین آن شده است؛ چنانکه امروز اگر کسی مصالحه، معامله، مجادله و امثال آنها را مصالحت، معاملت و مجادلت بگوید می‌گوییم غریب، غیر عادی و غیر معیار سخن می‌گوید. در واقع مصالحت در زبان امروز غلط است و صحیح آن مصالحه است. مستخدم عربی در زبان فارسی مستخدم تلفظ شده است. اگر کسی از روی تعصب و ناآگاهی و بیگانگی با تحول زبان مستخدم بگوید درست نگفته‌است. همینطور است اگر کسی معذل را امثل بگوید به دلیل اینکه طبق قواعد عربی باید معذل باشد نه معدل، در گفتار راه خطا پیموده است. اینها نتیجه تحول است و تحول اگر در مرحله آغازین باشد می‌شود آن را نادیده گرفت.

اما اگر غلبه کرده باشد به‌طوری که بیشتر گویندگان صورت غریب را به کار ببرند و صورت اصلی و کهن را به بوته فراموشی سپرده باشند، دیگر صورت اصلی را به کاربردن جایز نیست و باید غلط تلقی شود، چنانکه تلفظ عطر به‌صورت عَطَر و چنین به‌صورت چَین و سبیل به‌صورت سبِلت غلط است و باید این نوع تلفظ‌ها و کاربردها کنار گذاشته شود.» این را می‌خواند و می‌گوید: «من هم اگر می‌خواستم در این‌باره بگویم، چنین چیزی می‌نوشتیم. البته مقدمه انوری در این موضوع چند جمله دیگر هم دارد که باطنی نخواند: «پس غلط در زبان وجود دارد. درباره واژه‌هایی که در مرحله تحول هستند یافتن صورت درست با آمارگیری امکان دارد، یعنی از گویندگان زبان که به‌طور طبیعی برای نیازهای روزمره خود سخن می‌گویند -نه کسانی که خطابه می‌کنند یا در گزارش‌های ادبی تدریس می‌کنند یا در رادیو و تلویزیون شعر می‌خوانند، زیرا این قبیل افراد احیاناً تمایل دارند صورت کهنه کلمات را به کار برند - آمار بگیریم، که مثلاً چندصد چنین و چندصد چنین می‌گویند آمار نشان خواهد داد که غلبه با کدام صورت است و کدام صورت از زبان بیرون می‌رود یا بیرون رفته است.»

ادیبان و زبانشناسان می‌توانند سخته‌است‌ها درباره یک لغت حرف بزنند و آندید شربین که مخاطبان خسته نشوند. کارشان همین است: «چندوقتی است می‌شنوم در مجلس و تلویزیون و حتی تلویزیون‌های فارسی‌زبان بیگانه می‌گویند عملیاتی کردن» که فکر می‌کنم آقای نجفی را به‌شدت عصبانی می‌کند اما من را نه. «عملیاتی کردن» در مقابل «عملی کردن» سه اتفاق را در پی دارد. یا عملیاتی زورش به عملی می‌چربد و آن را از میان بذر می‌کند و همه ما از چندساعت بعد می‌گوییم «عملیاتی کردن». یا یکی، دوسال چرخ می‌زند و بعد کنار می‌رود و باز همان «عملی کردن» برمی‌گردد. سوومین اتفاق این است که «عملی کردن» و «عملیاتی کردن» هر دو باهم حرکت کنند و ما بعد از ۲۰۰ سال آنها را مترادف هم به کار بگیریم. اتفاق دیگری هم ممکن است: اگر این دو واژه کنار هم پیش بروند ممکن است زبان فارسی به یکی‌شان بار معنایی تازه‌ای بدهد و آن یکی را به‌همان معنای

درست هشت ساعت و بیست‌وسه دقیقه تا اینجا گذاشتم…

ایسن بخش‌هایی از «جعفرخان…» بود که سال ۱۳۰۱ در گرند هتل تهران اجرا شد و بسیار مورد پسند مردم قرار گرفت. تا آنجا که تا سال‌ها بعد مردم، به کسی که در گفتارش کلمات خارجی به کار می‌برد و فرنگی‌بابانه رفتار می‌کرد، جعفرخان می‌گفتند. منوچهر بدیعی بعد از اینکه ماجرایي از امیرنظام گروسی درباره مقابله‌اش با گرته‌براری‌های غلط تعریف می‌کند، ادامه می‌دهد: «آقای باطنی در چاپ اول کتاب غلط نویسیم آقای نجفی، ۲۴ مورد گرته‌براری پیدا و ذکر کرده‌اند. در مقالاتشان هم بارها نوشته‌اند که با گرته‌براری‌ای که مردم به کار می‌برند موافقم اما خودم استفاده نمی‌کنم.»

غلط و صحیح یا رایج و غیررایج؟

«پس از چاپ مقاله احسان یارشاطر در «سخن» و پاسخ خلتری به او و بحث‌های فراوانی که در گرفت، همه سر درگم بودیم تا اینکه آقای باطنی کتاب زبان و زبانشناسی را منتشر کردند. همه نفس راحتی کشیدیم. در آن کتاب آمده که در زبان غلط و صحیح معنی ندارد. در زبان رایج و غیررایج، متداول و غیرمتداول، مصطلح و غیرمصطلح معنی دارد. اما عنوان «غلط نویسیم» در اولین دوره انتشار سیپودسیاه در سال ۱۳۲۲ در مقاله‌ای به قلم کسی با اسم مستعار «اعلامه» (بعدها تحقیق کردیم اسم نویسنده فریدون کار بود) منتشر شد. اگر اسم کتاب، «غلط نویسیم» نبود و همان «فرهنگ دشوار‌پهای زبان فارسی» بود بسیاری از بحث‌ها پیش نمی‌آمد. منوچهر بدیعی حرف‌هایش را با این گفته‌ها ادامه می‌دهد و می‌گوید: «غلط است. صحیح نیست. برهیز کنیم… این سه تا در کتاب آقای نجفی استفاده شده. البته دو مورد املا و گرته‌براری را استثنای کردم. وقتی شش‌مرد دیم به‌طور کلی ۱۵۰ مدخل بحث غلط و صحیح وجود دارد. گاهی هم توی ذوق می‌زند که فلان کلمه در زبان فارسی قدیم یا عربی وجود ندارد. اما در بسیاری از موارد هم این «در عربی و فارسی…» در پاسخ به «فضلاً» آمده. مثل اینکه شخصیتی هست به اسم «فضلاً» که حرف‌های عجیب‌غریب می‌زنج، البته خود من هم هنوز به او پاسخ داده‌ام. البته خود من هم هنوز دچار پاره‌ای از گرفتاری‌ها هستم.» اینها را بدیعی با لوف‌وفرودهای صدادش بیان می‌کند.

در میانه‌های دهه ۷۰ یکی از موسسات زبان، به مجموعه کارگاه‌های مترجمی از ابوالحسن نجفی هم درخواست می‌کند دو جلسه به‌عنوان استاد حضور یابد. منوچهر بدیعی در آن کارگاه در کنار دیگر دانشجویان حضور می‌یابد و به دقت به حرف‌های معلم گوش می‌دهد. اکنون هم با همان دقت پیگیر نظریات ابوالحسن نجفی است: «چند روز پیش آقای نجفی به من گفتند «روی کسی حساب کردن» را هم با ملایمت حاصرم بپذیرم. می‌گوید بگذارید متداول بشود و رایج، آن‌وقت گر ته‌برداري را قبول می‌کنیم. اما من فکر می‌کنم مشکل گرته‌براری از ۱۲۰۰ سال پیش در زبان فارسی وجود داشته و ادامه دارد» بدیعی دستی به موهای سفیدش می‌کشد، دهانش را به میکروفون نزدیک‌تر می‌کند و حرف‌هایش را سسر نیم‌ساعت با پرسیدن سوالی از نجفی پایان می‌دهد: «از آقای نجفی درباره غلط‌های املايي و غلط سبوال دارم که آنها را به استاد زبان عربی و فارسی غلط دانسته‌اند. چرا؟ رایج و غیر رایج را از کجا تشخیص بدهیم؟ در دنیایی که به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مطبوعات اعتماد نداریم، نمی‌توانیم گوشه خیابان بایستیم و حرف مردم را گوش بدهیم و ببینیم چگونه باهم حرف می‌زنند.»

باطنی و اختلاف نظرش با نجفی

نامه‌ای بزرگی که در جلسه نشستند، نظر یاتشان حاصل سال‌ها مطالعه و پژوهش است و یک مقاله از هر کدام می‌تواند تحولی در زبان فارسی ایجاد کند. محمدرضا باطنی زبان‌شناس و استاد سابق دانشگاه که با چاپ مقاله سه‌بخشی «اجازه بدهید غلط بنویسیم» در سال ۶۷ در مجله «آدینه» به یکی از نخستین منتقدان جدی نجفی و نظریاتش در کتاب «غلط نویسیم» تبدیل شد، اکنون نیز در این جلسه انتقاداتش را بیان می‌کند. گره درشتی به کراواتش زده و آرام و شمرده حرف می‌زند: «چون در برخی موارد، نظرات من با نظرات آقای نجفی تطبیق ندارد، می‌خواهم بگویم که هیچ نوع غرض و مرضی در کار نیست. این یک نوع دید است و بنابراین نه آقای نجفی از من رنجیده‌اند و نه من از ایشان. من سال‌ها پیش مقاله‌ای در سه بخش نوشتن با لحن تند و بعدها به‌خاطر این لحن تند از آقای نجفی عذرخواهی کردم. آقای نجفی در جشن‌نامه‌ای که برای ایشان منتشر شد گفتند که در کتاب «غلط نویسیم»



ایمان پاکتکاند

مصریان اعتقاد داشتند هر کس وارد معبد تازه کشف‌شده شود دچار نفرین توان خلمون، آخرین فرعون مصر خواهد شد. اما از مقبره که بیرون می‌آمد احساس غرور می‌کردم، چون دچار هیچ حادثه‌ای نشده بودم. بسیاری از دوستان مصری از اینکه چنین تصمیم جسورانه‌ای را گرفته و به آن عمل کردم مرا شمانت کردند، ولی با ریشخند به آنان می‌گفتم که: دیدید هیچ اتفاقی نیفتاد! اما داستان به این سادگی نبود گویا سرنوشت برای من رقم دیگری زده بود…» سفیر جوان ایران در قاهره در سال ۱۳۰۲ خورشیدی، نمی‌دانست و پیروسی از جسدهای مردگان مصری در ریه‌هایش نشسته و یک‌سال بعد در بیست‌وهفتمین آبان زندگی‌اش در بیمارستان مسلولان لیزن سوئیس خواهد مُرد. حسن مقدم معروف به علی نوروز، تحصیلکرده فرنگ و مسلط به زبان و ادبیات فرانسه، پیش از آنکه در غربت بمیرد، در ۱۳۰۰، نمایشنامه جسورانه «جعفرخان از فرنگ آمده» را نوشت تا یکی از سرامدنی باشد که نسبت به در خطر بودن زبان فارسی هشدار می‌دهند. ۹۲ سال بعد چندتن از سرامدان زبانشناسی و ادبیات و ترجمه در سرمای خشک تهران در انجمن ویراستاران دفتر فنی دور هم نشستند تا بگویند که آیا زبان فارسی همچنان در خطر است و از ابوالحسن نجفی بپرسند که آیا همچنان معتقد است در زبان غلط و صحیح وجود دارد؟

منوچهر بدیعی، مترجم برخی از آثار مهم ادبیات جهان و محمدرضا باطنی، زبانشناس و نویسنده «ساختمان دستوری زبان فارسی» یک سووی میز نشستند و ابوالحسن نجفی ویراستار کار کشته و نویسنده «غلط نویسیم» سوی دیگر. نصرالله پورجوادی هم که دکتری فلسفه دارد و کتاب‌های برجسته ادبیات قدیم ایران را تصحیح کرده میانشان نشسته، جلسه را اداره می‌کند. سالان کوچک است و آنهایی که جا نگرفته‌اند سه طبقه بالاتر در سالیانی دیگر، بدیویی بحث را دنبال خواهند کرد. پورجوادی می‌گوید: «وقتی آقای دکتر باطنی آمدند توی اتاق، خودشان را معرفی کردند. من گفتم معرفی لازم نیست.» خندهای ریز بر لب باطنی می‌شنید و با لهجه اصفهانی می‌گوید: «حفص احتیاط بود»، همه می‌خندند. نسب هر چهارنفرشان با واسطه یا بی‌واسطه به اصفهان می‌رسد. نجفی، زاده نجف عراق است و بزرگ‌شده اصفهان، بدیعی و باطنی در اصفهان پدیدیا آمده‌اند و پورجوادی از خانواده‌ای اصفهانی آمده. وقتی حرف می‌زنند، لهجه اصفهانی‌شان مخفی نیست. نصرالله پورجوادی می‌گوید به ترتیب بدیعی و باطنی و نجفی حرف خواهند زد، هر یک نیم‌ساعت.

منوچهر بدیعی، مترجم «اولیس» جویس سخن را درباره قانون بودجه سال ۱۴۰۲ آغاز می‌کند. پرشور و با صدا بلند حرف می‌زند: «چندروز پیش شورای نگهبان به قانون بودجه سال ۹۳ ایراد گرفت که کلماتی مثل فسیل و کنسنتراته و برخی دیگر که در این قانون استفاده شده، فارسی نیست و البته این قانون به‌دلیل برخی ایرادات غیرزبانی به مجلس بازگردانده شد. اما جالب آنکه عنوان خود قانون بودجه» است و در فرانسه و انگلیسی تقریباً همین‌طور ادا می‌شود و فارسی نیست. حالا چرا به‌عنوان خود قانون ایراد گرفته‌اند! نمی‌دانیم.»

بدیعی در ادامه گریزی به تاریخ می‌زند و از نخستین اعتراض‌ها به واردشدن لغات بیگانه به زبان فارسی می‌گوید: «در سال ۱۳۰۰ اتفاق عجیبی افتاد. هم‌زمان دو متن منتشر شدند: «جعفرخان از فرنگ آمده» و «فارسی شکر است». بعد چند کلمه از نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته حسن مقدم را بازگو می‌کند که ناشی از گرته‌براری غلط در زبان فارسی است.

مجلس پنج (مشدی اگیر – جعفرخان – کاروت)

الیاس جعفرخان: نیمتته و شلوار خاکستری، آخرین مد پاریس. شلوار یابد خوب اولو کشیده و دارای خط کلملی باشد. یقه نرم. کراوات و پوش (Pochette) و جوارب یک‌رنگ. روی این لباس‌ها یک پالتوی بارانی کمربنددار، دستکش لمبویی‌رنگ. روی کفش و کلاه، گرد و خاک و میکروپ خوردم (با دستمال دست راست چمدان کوچکی و در دست چپ بند توله سگی را دارم. جعفرخان فارسی را قدری با اشکال حرف می‌زند. [

جعفرخان: (چمدانش را می‌گذار د روی میز) رفقا Enfin رسیدیم. اما راه بود. اما گرد خاک و میکروپ خوردم (با دستمال گرد خاک روی کفش و کلاه را پاک کرده، کلاه را می‌گذار روی میز – خطاب به توله) Ici Carotte (آه به‌ساعت مچی‌اش نگاه می‌کند) صبح ساعت هفت و ربع از ینگی امام حرکت کردیم،